

گفت‌وگوی «جام‌جم» با محمود مقامی
بازیگر سریال «آزادی مشروط»

کار با کم‌دین‌ها ساخت اما جالب است



اهالی شعر و ادب گرد «نگین سلیمانی»
جمع شدند

هنر، شیواترین زبان برای معرفی حاج قاسم

همزمان با آغاز سیزدهمین جشنواره
مردمی فیلم‌عمار

از مستندها و فیلم‌های کوتاه «عماریار» غافل نشوید

«جام‌جم» به بهانه سالگرد شهادت
سردار حاج قاسم سلیمانی بررسی می‌کند

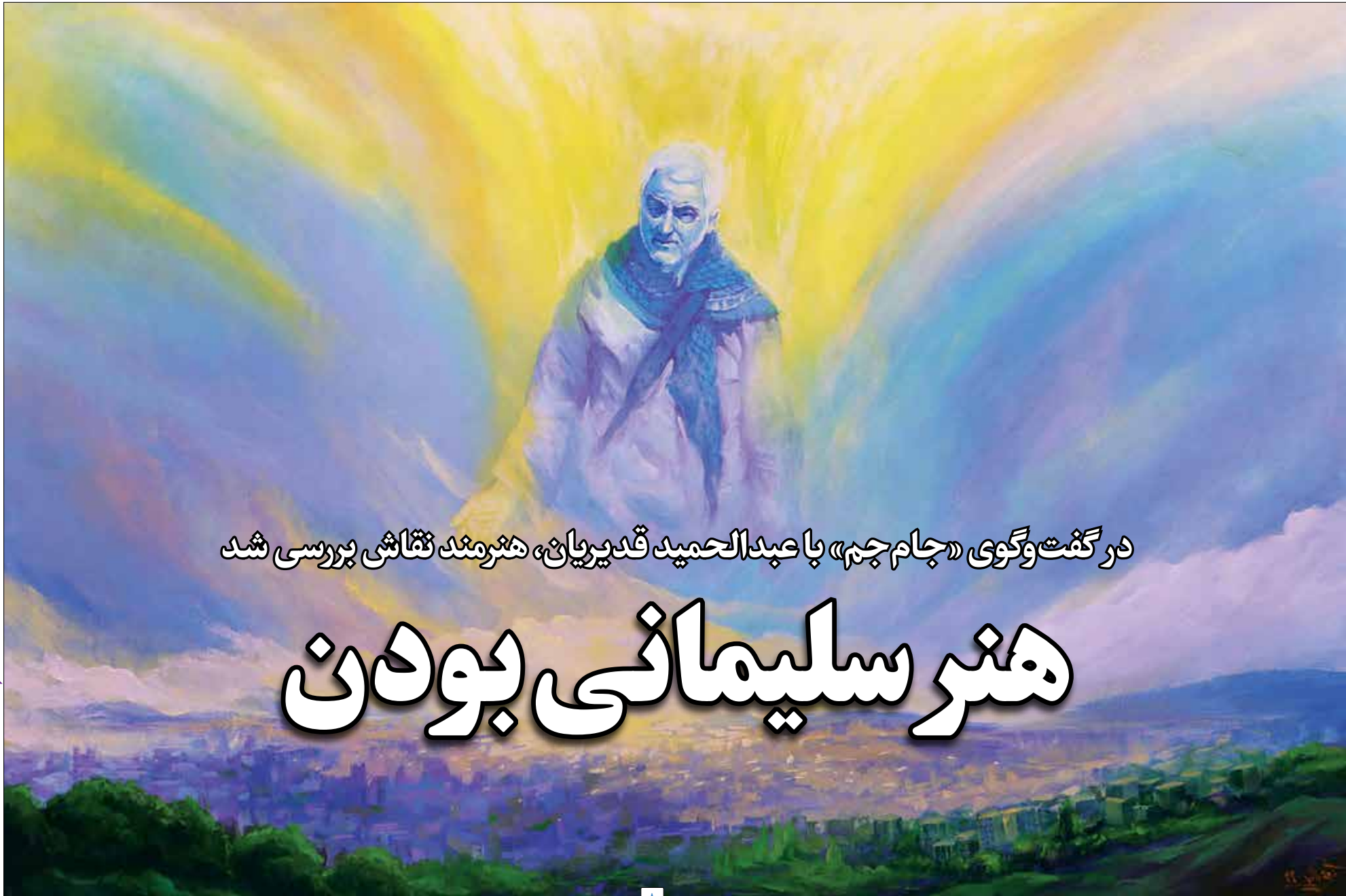
سینما زمینه‌ساز عملیات تروریستی



پایان

ویژه فرهنگ - هنر
رسانه - سبک زندگی

دوشنبه ۱۲ دی ۱۴۰۱ شماره ۶۳۹۶



در گفت‌وگوی «جام‌جم» با عبدالحمید قدیریان، هنرمند نقاشی بررسی شد

هنر سلیمانی بودن

۸

گزارش

نکته

محیط‌های مورد تأکید بهنائیت برای تبلیغ

شیوه‌های تبلیغی تشکیلات بهائیت
بر اساس تمام تجارب جهانی آنها انجام
می‌گیرد و آنها بر اساس قشرشناسی و
متناسب با هر فرد و هر تفکر، امر تبلیغات
را در پیش می‌گیرند. روش‌های تبلیغی
بهنائیت به این شکل است: محیط کاری،
سیر آموزش‌های تبلیغی، آداب اجتماعی،
فعالیت روستایی، فعالیت‌های توسعه
اجتماعی با رویکرد تبلیغی، دوست‌یابی،
تیم‌های ورزشی، دانشجویان، ایجاد
سازمان‌های مردم‌نهاد (NGO)،
همسایه‌ها، گزارش نویسی یا وقایع
اتفاقیه توسط اعضا. روش تبلیغ در
بهنائیت بیشتر در محیط‌های کاری و در
پایگاه‌های اجتماعی صورت می‌گیرد و
آنها بیشتر با افرادی که از نظر اعتقادات
دینی سست و ضعیف هستند، ارتباط
می‌گیرند و با برخورد اخلاق حسنه که
در بهنائیت یک دستور تشکیلاتی است،
ارتباط دوستانه را کلید می‌زنند. نوک
ارتباط دوستانه در جامعه است.

دام بهائیت در مهدهای کودک پهن شده است

الگوی حیات خانواده است؛ الگویی که موجب ترقی
نسل‌های متوالی از نفوس فداکار و مومنین وفادار
به حضرت بهاء... خواهد شد. (پیام مرکز اصلی فرقه
خطاب به اعضای هیأت معاونت در سراسر جهان
۳ ژانویه ۲۰۲۲)

در ایران هم گرچه ظاهراً موسسات آموزش بهایی
پایگاه مشخصی ندارند اما در مهدهای کودک خانگی
و بدون مجوز، خانواده‌هایی را که از ماهیت اصلی
این فرقه یا بهایی بودن کادر آموزشی بی‌خبرند به
دام انداخته و اهداف خود را پیش می‌برند. بعضاً در
کلاس‌های هنری و موسیقی نیز شاهد فعالیت بسیار
عناصر این تشکیلات هستیم.

در ظاهر از صلح و برابری دم می‌زنند و با ایجاد فضای
مفرح، کودکان را جذب برنامه‌های شان می‌کنند،
حال آن‌که تمام این کارها جزئی از نقشه اصلی‌شان
برای تسلط بر کشور، حذف هر عقیده‌ای غیر از
بهنائیت و به زانو درآوردن دولت‌هاست. در مهدهای
کودک بهایی یا کلاس‌های مربیان این فرقه طوری
و نامود می‌شود که گویی نباید از عقاید دینی دم زد
و هر سلیقه‌ای جایگاه والایی دارد اما همیشه بیان
می‌شود که سردمداران و بنیانگذاران بهایی دستور
داده‌اند هرگز نباید کودکان را به آموزشگاه‌های
غیربهایی فرستاد، بنابراین این کزنش و صلح طلبی
ظاهری، ربطی به منویات بهائیان ندارد و بیشتر از
روی ضعف است.

زیادی صرف طراحی و اجرای برنامه‌های دقیق و
منظم آموزشی برای کودکان و نوجوانان کرده است،
برنامه‌هایی با هدف آموزش و درونی‌سازی تفکرات
و موسیقی نیز شاهد فعالیت بسیار عناصر این
تشکیلات هستیم.

مجله روشنا در شماره ۹۳ و ۹۴ خود می‌نویسد:

نفوذ فرهنگی یکی از جنبه‌های مهمی است که
نفوذکنندگان ضمن آن در مبنای ارزشی، اعتقادی
و هویتی رخنه و اختلال ایجاد می‌کنند تا جایی که
نیوانند مراکز تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی را با خود
همراه سازند. درباره اهمیت این نفوذ، مقام معظم
رهبری چنین تصریح کرده‌اند: «بیچیده‌ترین نوع
نفوذ را می‌توان نفوذ فرهنگی دانست. نفوذ فرهنگی
مجموعه اقدامات برنامه‌ریزی شده‌است که دشمنان
انقلاب اسلامی با اهداف دگرگونی هویت فرهنگی،
تغییر اراده، باورها و تبدیل ارزش‌ها و الگوهای رفتاری
به وجود می‌آورند.»

بهنائیت، ظاهری فریبنده و باطنی ترسناک
فرقه‌ها عاملان مؤثری برای نفوذ در زمینه‌های
فرهنگی هستند که بعضاً دستمایه کشورهای
استعمارگر نیز قرار می‌گیرند. یکی از این جریان‌ها
بهنائیت است که در راستای اهدافش نقشه‌ها
و برنامه‌های چندین و چندساله زیادی تنظیم
می‌کند. گرچه بهائیان می‌گویند خود را فرقه مذهبی
نشان داده و دلیل برخورد با عاملان بهایی را تفاوت
در مذهب و اعتقادات جلوه دهند لیکن مذاقه در
دستورالعمل‌های صادره از مرکز اصلی بهائیت و
عملکرد بهائیان بیانگر حقیقتی متفاوت است. اسناد
و مدارک متعددی از نصوص سردمداران بهایی نشان
می‌دهد که هدف نهایی بهائیت، تشکیل جامعه
مذهبی و به دست گرفتن حکومت مادی و معنوی در
دنیاست؛ هدفی که این تشکیلات برای رسیدن به آن
نقشه بلندمدت کشیده است.

در ایران هم گرچه ظاهراً موسسات آموزش بهایی
پایگاه مشخصی ندارند اما در مهدهای کودک
خانگی و بدون مجوز، بعضاً در کلاس‌های هنری
و موسیقی نیز شاهد فعالیت بسیار عناصر این
تشکیلات هستیم.

مجله روشنا در شماره ۹۳ و ۹۴ خود می‌نویسد:
نفوذ فرهنگی یکی از جنبه‌های مهمی است که
نفوذکنندگان ضمن آن در مبنای ارزشی، اعتقادی
و هویتی رخنه و اختلال ایجاد می‌کنند تا جایی که
نیوانند مراکز تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی را با خود
همراه سازند. درباره اهمیت این نفوذ، مقام معظم
رهبری چنین تصریح کرده‌اند: «بیچیده‌ترین نوع
نفوذ را می‌توان نفوذ فرهنگی دانست. نفوذ فرهنگی
مجموعه اقدامات برنامه‌ریزی شده‌است که دشمنان
انقلاب اسلامی با اهداف دگرگونی هویت فرهنگی،
تغییر اراده، باورها و تبدیل ارزش‌ها و الگوهای رفتاری
به وجود می‌آورند.»

این سوال‌ها نیاز به پاسخی بویا و جاری دارد تا بتواند به
درستی زندگی همه آنها را بازآفریند که می‌گویند «من
حاج قاسم»، سوال را بهتر بررسییم: اگر حاج قاسم،
میز مالیات بود، چگونه ممیزی می‌کرد؟ اگر حاج قاسم،
کارمند شهرداری بود، چگونه کار می‌کرد؟ اگر حاج قاسم،
سوپر برترین داشت، چگونه گوشت و مرغ می‌فروخت؟
اگر خواروبار فروش بود؟ اگر کارمند بود؟ اگر دانشجو بود؟
اگر وزیر بود؟ اگر رئیس جمهور بود؟ اگر نماینده مجلس
بود؟ اگر قاضی بود؟ اگر...

شاید ما در جان دادن حاج قاسم باشیم؛ اما در زندگی
کردن حاج قاسم نیستیم و این تفاوت ما و حاج قاسم
است. اگر افراد باورمند به حاج قاسم، هر یک در جایگاه
خود، حاج قاسم بودند، وضعیت کشور ما در شاخص‌های
فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی یا حتی سیاسی این نبود.
نمی‌خواهم از حاج قاسم اسطوره‌های دست‌نیافتنی
بسازم. می‌گویم هر کسی تصویری از حاج قاسم دارد و
نسبت به آن ارادت و احترام؛ یا حتی به آن عشق می‌ورزد.
سوال مهمی که باید از خود پرسید این است که تا چه اندازه
می‌تواند همان تصویر را در زندگی خود بازتاب دهد.
روی سخنان با خودمان است که برای او که نگذاشت آب
در دل مان تکان بخورد، ظرف دل مان شکست و آب از
چشم‌مان جاری شد. چشمه‌های که خشک نمی‌شود.
اما می‌خواهم بگویم الگو بودن او در جان دادنش نیست؛
در زندگی کردنش است. باید در موقعیت‌های زندگی از
خود پرسید: اگر حاج قاسم، همین الان جای من بود
چه رفتاری می‌کرد؟ برای حاج قاسم بودن، اول باید
حاج قاسم شویم و برای حاج قاسم شدن، باید بپذیریم
که حاج قاسم نیستیم. حالا به حقیقت و ذره ذره و گام
به گام شهادت محقق می‌شود؛ پشت میز اداره یا پشت
دخلمغازه.

**ورود جدی به فاز تأثیرگذاری فکری و ذهنی
بر کودکان و نوجوانان**

تبلیغ، اساس بهائیت و مهم‌ترین وظیفه هر فرد
بهایی است که شیوه‌های مختلفی برای انجام آن
به بهائیان آموزش داده می‌شود. در سری جدید
نقشه‌های تشکیلات بهائیت برای ایجاد تغییرات
فرهنگی در راستای سیاست‌گذاری‌های خود به‌طور
وسعی در حوزه آموزش متمرکز شده است، البته این
تشکیلات از ابتدا برای تربیت نسلی مطیع، تلاش

یادداشت

ایران چند حاج قاسم دارد؟

حاج قاسم هستیم یا نه، باید به این سوال پاسخ دهیم؛
«اگر من حاج قاسم بودم چه کاری می‌کردم؟» این یک
پاسخ ایستاده بیان دیگر خشک دارد که «می‌رفتم فراتر از
مرزهای جنگیدم». چنین پاسخی نشان می‌دهد منطق
زندگی حاج قاسم فهم نشده است. نتوانسته‌ایم سبک
زندگی حاج قاسم را به شرایط و موقعیت زندگی خود
ترجمه کنیم، سوال را اینگونه بررسییم «اگر حاج قاسم
جای من بود، چه کاری می‌کرد؟» شاید دوباره پاسخی ایستا
دریافت کنیم که «کار و زن و بچه را رها می‌کرد و فراتر از
مرزهای جنگیدم». این پاسخ‌های ایستاد نشان از آن دارد
که حاضرین برای آرمان‌مان بمریم و دیگر لازم نیست
تصمیم‌های سخت‌تر دیگری درون مرزها در جریان
زندگی روزمره بگیریم. می‌رویم و کشته می‌شویم و همه
چیز تمام می‌شود و احساس می‌کنیم بالاترین چیزی که
داشتیم را تقدیم کرده‌ایم.

این سوال‌ها نیاز به پاسخی بویا و جاری دارد تا بتواند به
درستی زندگی همه آنها را بازآفریند که می‌گویند «من
حاج قاسم»، سوال را بهتر بررسییم: اگر حاج قاسم،
میز مالیات بود، چگونه ممیزی می‌کرد؟ اگر حاج قاسم،
کارمند شهرداری بود، چگونه کار می‌کرد؟ اگر حاج قاسم،
سوپر برترین داشت، چگونه گوشت و مرغ می‌فروخت؟
اگر خواروبار فروش بود؟ اگر کارمند بود؟ اگر دانشجو بود؟
اگر وزیر بود؟ اگر رئیس جمهور بود؟ اگر نماینده مجلس
بود؟ اگر قاضی بود؟ اگر...

شاید ما در جان دادن حاج قاسم باشیم؛ اما در زندگی
کردن حاج قاسم نیستیم و این تفاوت ما و حاج قاسم
است. اگر افراد باورمند به حاج قاسم، هر یک در جایگاه
خود، حاج قاسم بودند، وضعیت کشور ما در شاخص‌های
فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی یا حتی سیاسی این نبود.
نمی‌خواهم از حاج قاسم اسطوره‌های دست‌نیافتنی
بسازم. می‌گویم هر کسی تصویری از حاج قاسم دارد و
نسبت به آن ارادت و احترام؛ یا حتی به آن عشق می‌ورزد.
سوال مهمی که باید از خود پرسید این است که تا چه اندازه
می‌تواند همان تصویر را در زندگی خود بازتاب دهد.
روی سخنان با خودمان است که برای او که نگذاشت آب
در دل مان تکان بخورد، ظرف دل مان شکست و آب از
چشم‌مان جاری شد. چشمه‌های که خشک نمی‌شود.
اما می‌خواهم بگویم الگو بودن او در جان دادنش نیست؛
در زندگی کردنش است. باید در موقعیت‌های زندگی از
خود پرسید: اگر حاج قاسم، همین الان جای من بود
چه رفتاری می‌کرد؟ برای حاج قاسم بودن، اول باید
حاج قاسم شویم و برای حاج قاسم شدن، باید بپذیریم
که حاج قاسم نیستیم. حالا به حقیقت و ذره ذره و گام
به گام شهادت محقق می‌شود؛ پشت میز اداره یا پشت
دخلمغازه.

حاج قاسم هستیم یا نه، باید به این سوال پاسخ دهیم؛
«اگر من حاج قاسم بودم چه کاری می‌کردم؟» این یک
پاسخ ایستاده بیان دیگر خشک دارد که «می‌رفتم فراتر از
مرزهای جنگیدم». چنین پاسخی نشان می‌دهد منطق
زندگی حاج قاسم فهم نشده است. نتوانسته‌ایم سبک
زندگی حاج قاسم را به شرایط و موقعیت زندگی خود
ترجمه کنیم، سوال را اینگونه بررسییم «اگر حاج قاسم
جای من بود، چه کاری می‌کرد؟» شاید دوباره پاسخی ایستا
دریافت کنیم که «کار و زن و بچه را رها می‌کرد و فراتر از
مرزهای جنگیدم». این پاسخ‌های ایستاد نشان از آن دارد
که حاضرین برای آرمان‌مان بمریم و دیگر لازم نیست
تصمیم‌های سخت‌تر دیگری درون مرزها در جریان
زندگی روزمره بگیریم. می‌رویم و کشته می‌شویم و همه
چیز تمام می‌شود و احساس می‌کنیم بالاترین چیزی که
داشتیم را تقدیم کرده‌ایم.

در فرهنگ ایرانی بسیار
شنیده‌ام که حاضرین برای
کاری جانم را بدهم و این نگاه
کم و بیش رواج بسیاری در
میان آرمان‌خواهان دارد. به
ویژه تکرار این جمله در آن
روزهای شهادت حاج قاسم
روزی که



دکتر کامل رودی
فروغ فرهنگ و هنر

سلیمانی که «من حاج قاسم»، «همه ایران حاج قاسم
است»، «ایران، هشتاد میلیون حاج قاسم دارد»، «ایران
حاج قاسم کم ندارد»، نشان از همین نگاه دارد؛ چرا که
بسیاری حاضرند جان‌شان را برای آرمان حاج قاسم و او
بدهند. آن روزها و این روزها میلیون‌ها نفر در همه شهرها
پای او به خیابان می‌آیند و او را در جایگاه یک قهرمان ملی
تحمین می‌کنند و بسیاری جان برکف دارند تا برای انتقام
یا در راه آرمان او تقدیم کنند.

این بی‌اندازه ارزشمند و قابل تحسین است؛ اما جان
دادن، ساده‌ترین کار برای تحقق یک آرمان است.
چیز این‌که چیزی از خارج از اراده به نام مرگ به سادگی
نقطه اتصال انسان را با منافع، دارایی‌ها و خواسته‌ها
قطع می‌کند و همه چیز تمام می‌شود؛ دیگر لازم نیست
نگران گرفتن تصمیم‌های درست و انجام کارهای درست
به روش‌های درست در لحظه لحظه زندگی در راستای
تحقق آرمان باشیم.

زندگی کردن، دشوارترین کار برای تحقق آرمان است.
چه این‌که تمام گام‌های عمر را باید در مسیر آرمان
خرج کنیم و در حقیقت، ذره ذره جان دهم، مگر جان
چیزی غیر از عمر ماست. این سبک از جان دادن یعنی
زندگی کردن برای آرمان نه تنها نقطه اتصال را با همه
آنچه داریم و می‌خواهیم قطع نمی‌کند، بلکه ما را به
تصمیم‌گیری‌هایی فرا می‌خواند که هر بار آرمان در برابر
منافع و دارایی‌ها و خواسته‌ها قرار می‌گیرد و اینجاست که
چیزی از درون به نام اراده ما، باید همه آنها را به پای آرمان
قربانی کند؛ هر روز و هر ساعت آنها را با آرمان خود از زبانی
کنیم. از این روست که حاج قاسم می‌گفت: شرط شهید
شدن، شهید بودن است. شهید بودن زندگی برای آرمان
و شهید شدن، جان دادن برای آن است. این اولی است
که دومی را محقق می‌کند.

حاج قاسم نزدیک به ۴۰ سال برای آرمانش زندگی کرد.
سبک زندگی او از دفاع مقدس، بی‌تغییر، تا ۳۰ سال بعد
از آن ادامه یافت. حاج قاسم در کارش متخصص بود و
از آن کم نمی‌گذاشت و متعهد بود. او زندگی‌اش را در راه
آرمانش داد؛ اما نه در بامدادان جمعه ۱۳ دی ماه سال
۹۸ ساعت و ۲۰ دقیقه؛ بلکه ۴۰ سال ذره ذره و ساعت به
ساعت جان داد.
«حاج قاسم» یک ادعاست. برای آن که ببینیم

